

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۴۲ - ۲۳

ارزش‌های انسانی در نهج البلاغه

فروغ احمدی^۱

طیبه اکبری راد^۲

محمد قاسمی^۳

چکیده

انسان برترین مخلوق خداوند، و خلاصه محور آفرینش است. قرآن کریم ارزش و قدر انسان را حاصل تلاش و سعی خود وی می‌داند «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». از منظر نهج البلاغه، انسان موجودی اجتماعی و دارای قابلیت‌های فراوان برای تعالی و صعود به بالاترین مقامات بشری است. ایمان و اعتقاد از منظر مولای متقیان مهم‌ترین رکن وجودی انسان است، حضرت ارزش و منزلت هر انسانی را به اندازه همت و تلاش وی می‌داند. نفس وی را چون گوهری می‌داند که جوهره اش شخصیت اوست. از نگاه مولا علی (ع) انسان موجودی اجتماعی و دارای قابلیت‌های فراوان برای تعالی و صعود به بالاترین مقامات بشری است.

واژگان کلیدی

ارزش، انسان، نهج البلاغه، امیر مومنان علی(ع).

۱. دانشجوی دکتری، گروه علوم و قرآن و حدیث، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: framdat50@gmail.com

۲. استادیار، گروه علوم و قرآن و حدیث، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: akbariradtaiebeh@gmail.com

۳. استادیار، گروه علوم و قرآن و حدیث، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: dr.ghasemi92@yahoo.com

طرح مسأله

یکی از بنیادی‌ترین عوامل در تبیین اندیشه، عمل و شکل‌گیری حیات اجتماعی، ارزش است؛ ارزش عبارت است از قدر و قیمتی که انسان برای اندیشه‌ها و امور و اشیای پیرامون خود قائل است و دانشی که به بررسی ارزش‌های مختلف مادی و معنوی و مذهبی و ... می‌پردازد، ارزش‌شناسی نام دارد (موحد، ۱۳۸۴).

ارزش حاصل مفروضات، پیشفرض‌های بنیادین ذهن و فکر انسان است که هنجارهای درونی او را می‌آفرینند.

انسان داری دو مقام و جایگاه است، مقام انسان در جریان تکوین و آفرینش و مقام انسان در مسیر رشد از نقص به سوی کمالات.

انسان‌ها در مقام خلق باهم برابر و یکسانند ولی از نظر اختیار و داشتن تقوی دارای تفاوت و ارزش می‌شوند.

در این مقاله برآنیم که به برخی سوالات ایجاد شده در ذهن درباره ارزش انسان و قیمت واقعی او از نگاه کتاب نهج البلاغه پاسخ دهیم، از جمله اینکه؛

۱- امام علی (ع) چه ارزش‌هایی را به عنوان ارزش‌های والای انسانی می‌داند؟

۲- نگاه قرآن کریم به ارزش‌های انسان و جایگاه انسان چیست؟

۳- نگاه مکاتب مختلف نسبت به ارزش‌های انسان چیست؟

با توجه به اینکه در رابطه با این موضوع هیچ تحقیق مستقلی صورت نگرفته و موضوع در نوع خود بدعت و نوآوری برخوردار می‌باشد، ولی می‌توان به برخی پژوهش‌های مشابه در این حوزه اشاره نمود:

۱- کتاب الانسان الكامل: نوشته عزیزالدین نسفی که موضوع اصلی این کتاب عرفان و تصوف است. این کتاب در قرن هفتم نوشته شده و از ۲۲ رساله تشکیل یافته است.

۲- کتاب تاملی بر ارزش و ارزش‌شناسی نوشته سید عبدالله امیرآزاد، که این کتاب در سال ۱۳۹۸ توسط نشر اختر به چاپ رسیده و ارزش‌شناسی انسان را از منظر شناخت‌شناسی و اخلاق نظری مورد بررسی قرار می‌دهد.

۳- کتاب انسان کامل شهید مرتضی مطهری که مشتمل بر سخنرانی وی بوده در سال ۱۳۶۷ توسط انتشارات صدا به چاپ رسید و دیدگاه مکاتب مختلف درباره انسان و کمال انسانی را مورد بحث قرار می‌دهد.

۴- سید محمدرضا جمشیدی مقاله‌ای بنام ارزش و ارزش‌شناسی دارد که در سال ۱۳۶۹ توسط نشریه فرهنگ به چاپ رسیده، که در ابتدای مقاله به طرح ارزش‌ها، سپس چستی

ارزش‌ها و تاریخچه آنها و شناخت آن‌ها می‌پردازد. با این تعابیر چنین نتیجه می‌گیریم که مقاله حاضر بحث جدیدی بوده و دریچه‌ای نو بر نگاه مولای متقیان (ع) به ارزش انسان بر روی خواننده می‌گشاید.

چیستی ارزش‌ها

ارزش‌ها همانگونه که از بار معنایی آن مشخص می‌گردد، به برخی از اعمال، پاره‌ای حالت‌ها و پدیده‌ها نسبت داده می‌شود و در زندگی جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند. ذهن انسان وقتی ارزش‌ها را درک می‌کند که گوئی به چیزی فراتر از ادراک واقعیت‌ها آگاهی یافته که بر اساس احساسات، شناخت‌ها، نیازها، علاقه‌ها، اعتقادات و حتی فرهنگ‌های اجتماعی شکل گرفته و سپس به واقعیت نسبت داده شده است.

افلاطون ارزش‌ها را به سه نوع تقسیم می‌نماید:

ارزش‌های ابزاری، غایی و میانجی.

در ارزش‌های ابزاری، خودشان هدف آدمی نیستند بلکه وسیله‌ای برای حصول بر اهدافند. ارزش‌های غایی خودشان هدف انسان‌اند و برای نیل به آنها تلاش صورت می‌گیرد. و ارزش‌های میانجی گاهی هدف و گاهی ابزار واقع می‌شوند.

پری و تیلور، ارزش‌ها را به حوزه‌های اخلاقی، هنری، مذهبی، اقتصادی، سیاسی دسته‌بندی می‌کنند. شلر به سلسله مراتب در انواع ارزش‌ها قائل هست. دیوئی با تمایز بین ارزش‌های ابزاری و غایی مخالف است و بر مفهوم ارزش یا خیر کلی تاکید می‌کند.

اولین سوالی که در ذهن ایجاد می‌شود این است که آیا ارزش‌ها صرف نظر از ذهن در خارج از ذهن هم وجود دارد یا خیر؟ بدین معنا که ارزش‌ها زائیده‌ی ذهن‌اند یا در بیرون از آن نیز قابل تحقق‌اند؟ و آیا ذهن توان ایجاد آن‌ها را دارد؟

ارزش‌ها و ارتباط آن با علوم دیگر

ارزش‌شناسی نوعی با معرفت‌شناسی رابطه‌ی مستقیم دارد. بدین معنا که در حوزه‌ی معرفت‌شناسی، این سوال پیش می‌آید که چگونگی ارزش‌گذاری چیست؟

علم اخلاق هم در حوزه و مقام خود با ارزش‌شناسی ارتباط دارد و بیشترین ارتباط در آنجا که «یک فیلسوف اخلاقی، قضایایی چون: عدالت خوب است، پیشرفت بد است، و چرا عدالت خوب است؟» اساس همبستگی این علم با فلسفه‌ی اخلاق را مشخص می‌نماید.

از طرفی این علم با حقوق و علوم سیاسی در مفاهیم حقوقی که این رشته برای آن‌ها ثابت می‌کند، در ارتباط است. ارتباط شناخت قانون در ارزش‌ها و وجدان آدمی در شناخت آن چیست و چه اختلافی دارند؟ آیا ارزش‌ها منشأ الهی دارند؟ یا از خواست جمعی سرچشمه می‌گیرند؟

علم زیبایی شناسی نیز ارتباط تنگاتنگی با حوزه ارزش‌ها دارد. صرف حساسیت‌پذیری و اهل هنر بودن یک شخص برای قضاوت زیبایی شناسی او کافی نیست. در موضوع هنر، حکم ارزشی بر اساس طرح برخورد، زیبایی و صحت اخلاقی بیان می‌شود.

فلسفه‌ی دین نیز یک سلسله ارزش‌های عالی و مقدس را که منتهی به ذات باری تعالی می‌شود، نوعی وابستگی بین این دو مقوله ایجاد می‌کند. دین، خود پدیدآورنده‌ی ارزش‌هایی است که دارای معانی و مفاهیم مشخص هستند، که هم شامل ارزش‌های فردی و هم ارزش‌های اجتماعی‌اند، دلیل پابندی انسان به این ارزش‌ها، کار فلسفه‌ی دین است. (ارزش و ارزش شناسی، ص ۳۸۹)

ماهیت ارزش‌ها

به هنگام بحث از ماهیت ارزش که افعال و اشیاء به دو صفت حُسن و قُبُح و یا خوب و بد طبقه‌بندی می‌شوند، از نظریه‌هایی چون عینی، ذهنی یا شخصی، نسبی، رابطه‌ای و زمینه‌ای سخن به میان می‌آید.

نظریه عینی

طبق این نظریه، در اشیای موجود به محیط یا اعمال و رفتارهای انسانی، ویژگی‌ها و یا خصوصیات ملموس، محسوس و عینی وجود دارد که آن‌ها را متصف به صفت ارزش می‌کند. یک منظره یا اثر هنری زمانی ارزشمند است که ویژگی‌هایی چون تعادل، هماهنگی، تناسب میان اجزاء و یا وحدت اجزاء در آن وجود داشته باشد، با احراز و ردیابی این معیارها و احتمالا معیارهای مشخص دیگر است که می‌توان درجه خلوص یک منظره یا اثر و بنای هنری را سنجید. و به نوعی قضاوت و داوری مثبت دست پیدا کرد. همچنین، به اعمال و رفتارهایی چون توحید، عدالت، آزادی، صلح، خدمت به خلق، فضایل و مکارم اخلاقی و مفاهیم مشابه این‌ها، خصوصیات است که آن‌ها را با ارزش می‌کند و عمل به آن‌ها را نیکی و حتی ضروری می‌نماید. این ویژگی‌ها، ذاتا و بیرون از نظر فردی و شخصی، قابل ارزش و ارج هستند و عقل جمعی انسان و مطلوب بودن آن‌ها را گواهی می‌دهند. وقتی گفته می‌شود چیزی با ارزش و یا عملی، اخلاقی است، باید دید آیا آن عمل دارای ویژگی‌های ارزشمندی هست یا طرز برخورد فرد با آن، سبب با ارزش تلقی کردن آن شده است. برخی فلاسفه، ارزش‌ها را خصوصیات می‌دانند که در اشیاء یا اعمال وجود دارند. به عبارت دیگر، ارزش از نظر این دسته، امر عینی یا خارجی است و در خود شیء و یا عمل منعکس است. عینی بودن ارزش‌ها، سبب پیدایش میزان‌هایی شده که مورد پذیرش همگان است (شریعت‌مداری، ۱۳۹۳، ص ۱۵۴).

نظریه ذهنی یا شخصی

در این نظریه، ارزش‌ها محصول تمایلات و یا احساسات فردی و شخصی هستند. در این کلام، میزان و معیار ارزش‌گذاری را در فرد باید جستجو نمود، نه آثار بیرونی و خارجی آن. طبق این نظریه، یک منظره یا اثر هنری، چیزی در خود ندارد که بتواند بر پایه‌ی آن به داوری نشست. بلکه این فرد ناظر است که با تاثیرپذیری از تمایلات و تجارب ذهنی خویش، تعیین ارزش می‌کند. طرفداران این نظریه اختلاف نظرها و تضادهای ارزشی موجود بین فرهنگ‌ها را اعم از خودی و بیگانه، دلیلی بر مدعای خود می‌دانند. آن‌ها با رد هرگونه معیار و ضابطه‌ی ملموس و محسوس و عینی، به این نتیجه رسیده‌اند که هر چه هست، برداشت و قضاوت شخصی است. به عقیده شریعتمداری، پاره‌ای فیلسوفان ارزش‌ها را محصول تمایلات یا احساسات افراد تلقی می‌کنند، آنچه مورد علاقه‌ی یک فرد قرار می‌گیرد، برای وی باارزش است. از نظر این دسته، یک اثر هنری یا یک عمل اخلاقی در خود خصوصیتی ندارد، فرد با پیروی از تمایلات یا احساسات خود، برای چیزی ارزش قائل می‌شود. دلیل عمده‌ی این دسته، اختلاف نظری است که میان افراد یا گروه‌ها، درباره‌ی ارزش‌ها وجود دارد. گاهی دیده می‌شود که فردی برای اثری هنری ارزش قائل است در صورتی که همین اثر برای فرد دیگری، بی ارزش است. ممکن است عملی از نظر یک فرد یا گروهی، اخلاقی باشد و در نظر گروهی دیگر، غیر اخلاقی. بطور خلاصه، ارزش در نظر این دسته امری شخصی است و با تمایلات و عواطف فرد ارتباط دارد. برای این دسته، میزان‌های عمومی و عینی درباره‌ی امور ارزشی وجود ندارد و آنچه بصورت قضیه یا حکم درباره‌ی ارزش‌ها صادر می‌شود بیان احساس یا میل فرد است (شریعتمداری، ۱۳۹۳، ص ۱۵۵).

نظریه نسبی

طرفداران این نظریه، پیرو مکتب عمل‌گرایی هستند، معتقدند که ارزش‌ها علی‌الخصوص قواعد و دستورات اخلاقی، فراتر از زمان و مکان نیستند، بلکه بر حسب شرایط جدید اجتماعی دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شوند. این سخن بدین معنا نیست که نظام ارزشی بسیار سریع و ناگهانی صورت می‌گیرد بلکه مقصود آن است که اصولاً نظام ارزشی نمی‌تواند ثابت و بدون تغییر باشد، تغییر و دگرگونی در ذات نظام ارزشی نهفته است. بنابراین ارزش‌ها آن‌را نه در ماهیت که در عمل و نحوه‌ی کارکرد آن و سودمند بودن آن باید جستجو نمود. اگر نظام ارزشی مفروض بتواند به حل مشکلات و مسائل بشری کمک کند، ارزشمند است و گرنه بی ارزش و غیر قابل اعتماد و اعتنا خواهد بود. از دیدگاه این نظریه، هیچ مقام و نهادی حق تحمیل ارزش‌های اخلاقی بر جامعه را ندارد و تنها هر آنچه را که اکثریت بپذیرند معتبر و مقبول خواهد بود. از این

رو، ارزش‌های پذیرفته شده به عنوان هنجارهای اجتماعی نام برده شده است، زیرا که عمل یا التزام به آن‌ها پسندیده و عدم عمل به آن‌ها ناپسند و تخلف محسوب خواهد شد.

نکته‌ی قابل تامل در این اندیشه، آن است که علی‌رغم موضع‌گیری منفی آن در تحمیل ارزش‌ها از سوی هر مقام یا نهاد اعم از مذهبی، علمی، سیاسی، فلسفی و ... خود به آن مبادرت می‌ورزد و از اصول و موازین دموکراسی بعنوان یک نظام ارزشی ثابت و پایدار یاد می‌کند. همچنین اکثریت را به " نصف بعلاوه یک " تعریف می‌کند و آن را مساوی با مشروعیت و حق تلقی می‌کند (حسینی، ۱۳۷۸، ص ۶۰).

با نگاهی دیگر نیز می‌توان به مسأله‌ی نسبی بودن ارزش‌ها در تقابل با مطلق بودن آن‌ها بحث کرد، زیرا ما را به یاد بحث سقراط یا سوفسطاییان می‌اندازد. عمل‌گرایان بنیاد ارزش‌ها را در فعالیت‌های فردی و اجتماعی جستجو می‌کنند. آن‌ها عقیده دارند که ارزش‌ها تا آن حد وجود دارند که در جریان زندگی فردی و اجتماعی بطور مستقیم و غیر مستقیم از عملی داشته باشند. بنابراین پیش‌فرض‌های ما درباره‌ی ارزش‌ها از طریق تجربه تحقق پیدا می‌کند و بر همین اساس، ارزش‌ها نسبی هستند نه مطلق (ابراهیم زاده، ۱۳۹۲، ص ۲۰۶).

نسبیت‌گرایی دیدگاهی است که اعتقاد دارد هیچ حقیقت اخلاقی مطلق وجود ندارد و تمامی باورهای اخلاقی تنها در نظام‌های خاص اخلاقی درست است. به این صورت که باورها در همان محدوده‌ی زمانی و مکانی خاص، درست هستند. مانند گزاره‌ی ساعت دو، که در ارتباط با یک محدوده‌ی زمانی خاص، درست است و در محدوده‌های دیگر، غلط. بطور کلی نسبی‌گرایان اخلاقی مدعی‌اند که در برابر هر گزاره‌ی اخلاقی که فرد یا گروهی آن را طرح می‌کند، گزاره‌ی رقیبی وجود دارد که به اندازه‌ی گزاره‌های مقابل قابل قبول است و هیچ‌یک از ادعاهای اخلاقی قابل استلال و توجیه نیستند (حسنی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۲).

در مقابل این گروه، نظریه‌ی مطلق بودن ارزش‌ها و مطلق‌گرایی قرار می‌گیرد که معتقد است، ارزش‌ها غیر تاریخی هستند و از آن‌ها تغییر و تبدیلی یافت نمی‌شود و ارزش آن‌ها در همه‌ی عصرها، زمان‌ها و مکان‌ها یکی است. فیلسوفانی چون سقراط، افلاطون، کانت، هارتمان و شلر از مطلق بودن ارزش‌ها دفاع کرده‌اند.

نظریه‌ی رابطه‌ی ای

طرفداران این نظریه، اساس و پایه‌ی ارزش‌ها را رابطه‌ی میان فرد و شیء تلقی می‌کنند. به نظر آن‌ها، نظریه‌ی عینی بطور کامل مورد قبول نیست زیرا اختلاف‌آرای افراد و گروه‌ها را درباره‌ی بسیاری از امور باارزش نمی‌توان انکار کرد. از طرف دیگر نمی‌توان نظر طرفداران ذهنی بودن ارزش‌ها را نیز کاملاً منطقی تلقی نمود. بسیاری از اعمال یا چیزها ارزش عمومی

دارند و اکثر افراد می‌توانند درباره‌ی بارزش بودن آن‌ها توافق کنند. بنابراین ارزش هم وابسته به خصوصیات شیء یا عمل است و هم با ذوق و تمایلات افراد ارتباط دارد. شیء یا عمل باید واجد خصوصیات و ویژگی‌هایی باشد و شخص در تجربیات خود باید قدرت درک و گرایشی خاص داشته باشد تا بتواند این خصوصیات را بفهمد. با توجه به این نظریه، می‌توان وجود ارزش‌های عمومی یا ارزش‌هایی که مورد پذیرش همگان هستند، توجیه نمود. ضمناً اختلاف آرای افراد یا گروه‌ها را درباره‌ی پاره‌ای ارزش‌ها ممکن تلقی نمود (شریعتمداری، ۱۳۹۳، ص ۱۵۶).

نظریه زمینه‌ای

این نظریه با عقاید جان دیوئی سازگار است. ارزش هر امری را در زمینه یا موقعیتی خاص مورد توجه قرار می‌دهد. در اینجا، شیء، شخص و رابطه‌ی میان آن‌ها در موقعیت معین مطرح هستند. بارزش تلقی کردن یک شیء با یک عمل وابسته به موقعیتی است که این شیء با عمل در آن ظاهر می‌گردد. بنابراین تنها خصوصیت شیء با ذوق و درک فرد یا ارتباط این دو با یکدیگر پایه و اساس ارزش را تشکیل نمی‌دهند. موقعیت یا شرایطی که شیء و فرد باهم برخورد دارند و نقشی که هر یک از آن‌ها در آن موقعیت ایفا می‌کند، درباره‌ی ارزش تلقی کردن آن شیء یا قدرت درک فرد موثر است. بعبارت دیگر، خصوصیات یک شیء و ذوق و تمایل فرد در هر موقعیتی به صورتی خاص ظاهر می‌گردد. احتیاجات فرد در هر موقعیت با مشکلاتی که فرد در وضعی خاص با آن‌ها روبرو می‌گردد و نقشی که شیء و تمایلات فرد در تأمین احتیاجات و رفع مشکلات دارند وابسته به آن موقعیت است. در اینجا مساله عمومیت میزان‌ها یا اصول اخلاقی به طرز خاصی مطرح است. در این میان، میزان‌ها یا اصولی هم ممکن است در موقعیت‌های مشابه بکار بروند. آنچه در یک موقعیت باعث موقعیت می‌شود، در موقعیت مشابه نیز قابل اجرا است. از طرف دیگر چون موقعیت در ارزش‌گذاری‌ها تاثیر دارد، اصول و موازینی که در موقعیت‌ها بوجود آمده‌اند نیز موجب اعتبار یا بی‌اعتباری می‌شوند. مبالغه در تاثیر موقعیت، مانع معتبر تلقی کردن معیارهای ثابت در مورد ارزش‌ها است. (شریعتمداری، ۱۳۹۳، ص ۱۵۶).

وجود ارزش‌ها یا عدم آن‌ها

از جمله مسائلی که پیرامون ارزش‌ها می‌توان طرح نمود، موضوع وجودی بودن ارزش‌ها یا عدمی بودن آنها است. آیا ارزش‌ها وجود دارند؟ آیا همان‌که یک زیست‌شناس یا گیاه‌شناس به بررسی یک موجود عینی می‌پردازد تا به نتایج مشخصی دست یابد، یک ارزش‌شناس هم در بررسی‌های خودش با چنین چیز عینی و ملموس سروکار دارد؟ یا وجود، برای ارزش‌ها یا دست

کم برخی از آن‌ها به این معنا نیست؟ قاعدتا خیلی از ارزش‌ها، محسوس، عینی، ملموس نیستند بلکه آرمانی و ایده‌آل به شمار می‌آیند. "صلح جهانی" یک ارزش است و همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی عصرها در تمنا و طلب آن بوده‌اند ولی همواره در "عدم" به سر می‌برد. حال باید دانست آیا این فقدان و نبود ملموس صلح جهانی سبب بی‌ارزشی آن است؟ یا اینکه صلح جهانی در وضعیتی همواره از سوی انسان‌ها، ارزشمند و مورد عنایت است و اگر زمانی شرایط مساعد و امکانات موافق اجازه دهد، از عدم به وجود خواهد رسید.

از سوی دیگر، آیا احتمال دارد که انسان‌ها به چیزی که وجود ندارد مهر بورزند و نیازمند آن باشند؟ به قول رالف بارتون پری اگر چنین چیزی نیست (که محال است)، باید اسباب وجودی برایش فراهم کرد و اگر هست پس باید در ارزش‌شناسی به تعریف و بررسی آن پرداخته شود (جمشیدی، ۱۳۶۸، ص ۳۹۷).

دیدگاه مکاتب مختلف درباره ارزش انسان

مکاتب مختلف، نظریه‌های مختلفی درباره ارزش‌ها دارد، به عنوان مثال در مکتب ایده‌آلیسم ارزش در سه چیز خلاصه می‌گردد: زیبایی، عدالت و حقیقت که جامع میان این سه خیر و نیکی است (ابراهیم زاده، ۱۳۶۸).

پیروان مکتب عملگرایی برآنند که ارزش‌ها و قواعد اخلاقی فراتر از زمان و مکان نمی‌باشند، بلکه بر حسب شرایط جدید اجتماعی، دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شوند و بر اساس این دیدگاه، هیچ نهادی حق تحمیل ارزش‌های اخلاقی در جامعه را ندارد و تنها آنچه مورد پسند جامعه و اکثریت آن قرار گرفته، مقبول است. از این ارزش‌ها با نام هنجارهای اجتماعی یاد می‌شود (حسینی، ۱۳۸۵).

از منظر اندیشمندان اگزیستانسیالیست^۱ که وجود را بر ماهیت مقدم می‌دانند، انسان در آغاز وجودی بی‌ماهیت است و وجودش بر ماهیتش تقدم دارد و این وجود است که خویشتن را می‌سازد و ماهیت‌سازی می‌کند (فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۴۰۱).

از دیدگاه فلاسفه، ارزش‌ها ناظر به الزامات حوزه اخلاق هستند و میزان ارزشمندی، متصف بودن به فضائل و انجام فعل اخلاقی است.

از نظر سقراط، بالاترین خیرها دانش است (فراست، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴).

ارزش‌های انسانی ابزاری برای مدیریت روابط انسانی، رسیدن به اهداف و شناخت رسالت زندگی است که ریشه در باورها و اعتقادات اصلی ما دارند. ارزش‌های انسانی را می‌توان فضیلت‌هایی دانست که به ما کمک می‌کنند در هنگام تعامل با دیگران رفتار صحیح و متعادل و قابل

قبولی داشته باشیم. برخورداری از ارزش‌های انسانی زندگی را ارزشمند و عالی می‌کنند.

ارزش‌های انسانی را می‌توان در چهار محور اصلی خلاصه کرد:

- ۱- فردی؛ مانند: اشتقاق، فروتنی، خلاقیت و ...
 - ۲- اجتماعی؛ مانند: حفظ محیط زیست، دفاع از وطن، احترام به حقوق شهروندی و ...
 - ۳- ارزش‌های سازمانی
 - ۴- ارزش‌های اخلاقی؛ مانند: سخاوت، اعتماد، وفاداری، امانت، شجاعت، مهربانی، صبر و ...
- شوارتز و همکاران در سال ۲۰۰۱، ده ارزش برای تمام دنیای بشر شمرده‌اند: ۱. جهت‌دهی به خود ۲. انگیزش ۳. لذت‌جویی ۴. موفقیت ۵. قدرت ۶. امنیت ۷. انطباق ۸. سنت‌گرایی ۹. خیرخواهی ۱۰. جهانی بودن.

انسان و اسلام

هر مکتب و اندیشه‌ای، از انسان تعریفی به دست می‌دهد. جان‌مایه‌ی فکری و فلسفی هر انسانی، با تعریف آن بدست می‌آید، در این تعریف‌ها به ارزش انسان نیز می‌توان پی برد. آنچه انسان را به اسلام پیوند می‌دهد، همان دین یا پیوند آفریده با آفریدگار است.

واژه‌ی دین در قرآن بیشتر به "خدا" و "حق" اضافه شده است.

«أَفَعَبَّرَ دِينَ اللَّهِ يَتَعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (آل

عمران، ۸۳)

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

(توبه، ۳۳)

شهید مطهری معتقد است هر کار اختیاری انسان در جهت یک هدف است، انسان برای هدفی که دنبال می‌کند اهمیت و ارج قائل است. حال می‌خواهد مادی باشد یا معنوی. یعنی آن هدف جاذبه‌ای برای طبیعت انسان دارد. در غیر این صورت، محال است که چیزی برای انسان جاذبه نداشته باشد و انسان دنبال آن برود و تلاش کند که به آن برسد. محال است که از انسان، عبث مطلق و لغو و بیهوده مطلق سر بزنند. هر کاری که ما عبث می‌نامیم، از نظر مبدا فکری و عقلانی عبث است ولی از نظر مبدا دیگری که فعل از آن ناحیه صادر می‌شود، عبث نیست و به واسطه‌ی آن مثلاً قوه‌ی خیالی که محرک است، به هدفی می‌رسد. قوه خیال به هدف خود می‌رسد ولی قوه‌ی عاطفه به هدفی نمی‌رسد (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۳۶-۳۷).

در خصوص ارزش مسائل مادی بحثی نداریم چون انسان بالذات حیات خود علاقمند است. پس آنچه مادی و انسان به آن نیاز داشته باشد، ارزش مادی دارد و اما آنچه باید روی آن بحث کرد مسائل معنوی است. امور معنوی بازده مادی ندارند و مشت پر کن نیست، مانند خیر رساندن

به دیگران که منفعت مادی برای انسان ندارد و در مفهوم کلی، خدمت به جامعه و نسل آینده است. انسان در یک موسسه فرهنگی، تلاش فوق العاده و پر نشاطی می‌کند. ولی به حال خود شخص فایده‌ای ندارد بلکه ضرر دارد زیرا وقت و کارش را می‌گیرد و نمی‌تواند برای خود درآمد بیشتری کسب کند. این‌ها چگونه بررسی می‌شوند؟ وی اعتقاد دارد که ارزش‌های معنوی با ایمان به خدا ارتباط تنگاتنگ دارد. مساله معنویات در زندگی بشر مساله مهمی است و این سوال مطرح است که آیا ایمان به امور معنوی منحصرًا به ایمان به خدا دارد؟ یعنی ایمان به خدا سر سلسله‌ی ایمان به معنویات است؟ و یا اینکه مانعی نیست که ایمان به خدا در کار نباشد و در عین حال ارزش‌های معنوی بر زندگی بشر حکم فرماست باشد؟

یک جمله در کتاب اصالت بشر سارتر از داستایوسکی نویسنده‌ی معروف روس وجود دارد که می‌گوید اگر واجب الوجود نباشد، همه چیز مجاز است. یعنی اینکه کارها را به خوب و بد تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم فلان کار را باید کرد و فلان کار را نباید کرد، (البته روی جنبه‌های معنوی) مثلاً اینکه باید راست گفت و نباید دروغ گفت یا نباید به جامعه خیانت کرد و باید خدمت کرد. تابع اعتقاد ما به خدا و واجب الوجود است. اگر واجب الوجود در عالم نباشد، همه چیز مجاز است. یعنی همه چیز مباح است و دیگر باید و نباید به کلی از میان می‌رود. آیا این جور است یا نه؟ (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۳۸).

انسان هر چه هست، وجدانی ساخته شده دارد که به موجب آن از کارهای خوب لذت می‌برد و از کارهای بد تنفر دارد و کار خوب را نه به دلیل منفعت مادی بلکه برای آنکه از کار خوب لذت ببرد انجام می‌دهد. بنابراین لذات انسان منحصر و محدود به لذات مادی نیست بلکه انسان لذات معنوی هم دارد. انسان از علم لذت می‌برد با آنکه مشقت پر کن نیست. یا مطالعه‌ی تاریخ و اطلاع از اوضاع گذشته عالم و یا جغرافیا و مطالعه‌ی درباره‌ی دریاها و اعماق آن برای او لذت بخش است در صورتی که صد در صد می‌داند اطلاعات او در این مورد استفاده‌ای برایش ندارد. ولی از این آگاهی لذت می‌برد. و بالاخره انسان طوری آفریده شده که از آگاهی و اخلاقیات لذت می‌برد، بدون اینکه هیچ منفعت مادی کسب کند (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۴۲).

بنابراین هر مکتب و هر سیستم فکری اجتماعی نیازمند یک سلسله ایده‌های معنوی است. و لهذا می‌گوییم ایدئولوژی نیازمند ارزش‌های مافوق مادی است و ارزش‌ها باید قوی و نیرومند باشند، بطوریکه نوعی تقدس داشته باشند و نشانه‌ی تقدس یک چیز آن است که انسان آن را شایسته‌ی این بدانند که زندگی فردی و خودش را فدای آن کند. پس هر مکتبی به چنین هدف‌ها و ارزش‌های معنوی نیاز دارد و به صرف شرکت در منافع و بر اساس آن نمی‌توان یک مکتب انسانی جامع بوجود آورد. آن چنان که مارکسیسم بر این اساس است. وی می‌گوید: یک مکتب به ارزش‌های معنوی نیازمند است و بدون اعتقاد به حکیمانه بودن خلقت، نمی‌توان به چنین

ارزش‌هایی ایمان پیدا کرد و چنین آرمان‌هایی لازمه‌ی هر حرکت است و مکتب باید آن‌ها را بوجود آورد، بدین معنا که برای هر فرد، زندگی فردی و شخصی منتهای آرزو نباشد، بلکه کارهای بزرگ انتهای آرزو و خواسته او باشد (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۴۹).

از دیدگاه شهید مطهری، مذهب ریشه‌ی ارزش‌های انسانی است. اما برخی از دانشمندان غربی، هر چند که در درون خود به عقیده‌ی خود شک دارند آن‌را نفی می‌کنند و در ظاهر اعتقادی به ارزش‌های مذهبی ندارند و می‌گویند که انسان اگر کار اخلاقی انجام می‌دهد، از ترس آخرت یا دیگر مسائل پیش پا افتاده است. اما به عقیده‌ی شهید مطهری، محور و پایه‌ی اخلاق اسلامی و یا لاقول یک پایه‌ی اخلاق اسلامی به ما نشان می‌دهد که این اخلاق بر پایه‌ی منطق قرار گرفته و می‌تواند تمام آنچه را که امروز ارزش اخلاقی می‌گویند و در فلسفه‌های امروز زیر پای این ارزش‌های اخلاقی به کلی خالی شده است، توجیه نماید (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۱۶۰). وی می‌گوید: ارزش‌ها از کجا پیدا می‌شود و چرا یک چیز ارزش دارد؟ اگر ارزش به هر نوعی مفید باشد و منظوری را تأمین کند و کمالی برای یک درجه از درجات وجود انسان و یک قوه از قوه‌های انسان باشد، و از طرف دیگر رایگان نباشد، یعنی به سادگی در دسترس او نباشد و قابل انحصار نیز باشد می‌توان با ارزش گفت. هوا ارزش ندارد، چرا؟ چون اولاً رایگان است یعنی به اندازه‌ای که همه از آن استفاده می‌کنند وجود دارد، ثانیاً قابل مالکیت و انحصار نیست. ولی در مورد زمین چنین نیست. عده‌ای زمین را به خود اختصاص می‌دهند و دیگران را محروم می‌کنند و بدین ترتیب ارزش بوجود می‌آید. امور معنوی هم به همین دلیل ارزش پیدا می‌کنند و فرض این است که به همان دلیلی که انسان بالفطره به سوی امور مادی کشش دارد، به امور معنوی هم کشش دارد، دلیلی مطرح می‌شود که ارزش‌های معنوی از مختصات انسان است و ارزش‌های مادی از مختصات انسان نیست. انسانیت هر انسانی به ارزش‌های معنوی نیرومند بستگی دارد. هر قدر که او به ارزش‌های معنوی پایبندتر باشد، انسانیت او کامل می‌گردد (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۱۵۶).

شهید مطهری همچنین در جایی چنین گفته است: بعضی آمده‌اند گفته‌اند ما به کار خودمان ارزش می‌دهیم، ما خود ارزش را می‌آفرینیم. مگر ارزش آفرینی و قراردادی است؟ چیزی که ما می‌توانیم بیافرینیم، قراردادهای و اعتبارهاست. مگر این امر قراردادی است که ما بی‌جهت برای چیزی ارزش بیافرینیم؟ ارزش و منفعت هر دو از یک مقوله‌اند. هر دو با واقعیت انسان سر و کار دارند. یعنی انسان به دنبال خیر و کمال خود می‌رود و چاره‌ای جز این ندارد. منتها انسان تنها این بنیه‌ی مادی نیست، خیر مادی برایش یک نوع ارزش است و خیر معنوی نوعی دیگر. وقتی انسان با یک نظریه ماتریالیستی نگاه شود، انسان را همین بنیه مادی می‌دانند و در نتیجه همه ارزش‌های معنوی و اصالت بشر و انسانیت بی‌معنی است.

در خصوص ارزش‌ها باید گفت که ارزش‌های معنوی و الهی در اکثر جوامع یکسان تلقی می‌گردد و مورد قبول و پذیرش همه ی انسان‌ها است. ولی ارزش‌های اعتباری که موثر در تعلیم و تربیت است، در هر جامعه ای با توجه به اوضاع و احوال فرهنگی، مذهبی و سایر عوامل تعیین می‌گردد. مطالعات احوال و عقاید و روحیه ملل مختلف ثابت کرده که همواره طرز افکار و تمایلات و احساسات هر مردمی متناسب است با منطقه جغرافیایی زندگی آن‌ها (همان، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۵۴).

یکی از عوامل موثر در تربیت، مساله ارزش اخلاق و شناخت معیارهای اخلاقی است زیرا اخلاق یکی از مهمترین شاخص‌های تربیتی در هر جامعه است. برخی اخلاق را نسبی و برخی دیگر آن را مطلق دانسته‌اند. مطهری می‌گوید: مساله ای است که از قدیم الایام میان دانشمندان و فلاسفه مطرح بوده و الان هم مطرح است به نام "نسبیت اخلاق" یعنی اخلاق جزو امور نسبی است. بدین معنا که بطور کلی هیچ خلقی خوب و هیچ خلقی بطور مطلق بد نیست. یعنی هر صفت خوبی در یک جا و یک زمان، در یک شرایط خاص، خوب است و همان صفت در یک اوضاع و احوال و یک شرایط خاص دیگر بد است. این را "نسبیت اخلاق" گویند (همان، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۷۴).

وی در ادامه می‌گوید: نسبیت اخلاق دروغ است. یعنی اینطور نیست که هر چه نام اخلاق روی آن باشد نسبی است. اخلاق یک تقسیم حقوق روی غرایز انسان است. حال آیا اخلاق که معنایش تقسیم روی غرایز است با زمان فرق دارد؟ یعنی آیا سهم چشم انسان، سهم شکم انسان، سهم جاه طلبی انسان تغییر می‌کند؟ آیا این سهم بندی این تقسیم کار که باید در بدن بشود تغییرپذیر است؟

نه، این در تمام زمان‌ها یکی است. چون انسان‌ها که عوض نمی‌شوند. اگر انسانی که در صد سال پیش بوده، انسان امروز از لحاظ نیروها و غرایز فرقی کرده است، سهم بندی‌ها هم فرق می‌کند. ولی انسان از این لحاظ ثابت است و در همه زمان‌ها یکی است (همان، ج ۱- ۱۶۸).

ریشه اخلاق در نهایت، عقل انسان است یعنی آن ریشه‌های دیگر غلط است، اینکه انسان خیرخواه شود، انسان دوست شود، نوع پرست شود، خیالات است. اخلاق هوشیارانه است. اخلاق عبارت است از ملکاتی که انسان باید خودش را بر اساس آن‌ها بسازد. به عبارت دیگر اخلاق یعنی طرح انسان‌سازی (مطهری، همان، جلد ۲- ۱۶۲).

خلاصه اینکه کار اخلاقی از هر نوع که باشد و اگر به افراد اجتماع نفع و سود برساند و موجبات تربیت انسان برای رشد و ترقی انسانیت باشد و برای کمال انسان به سوی حق مفید باشد، از نظر تمامی مردم جهان یک امر ارزشمند و ارزش شناخته می‌شود.

انسان شناسی قرآن کریم

با واشکافی زیر و بم‌های آن، از آفرینش تا کمال، نشان دهنده‌ی اهمیتی است که انسان در دستگاه اندیشه‌گری دارد. هنگامی که انسان جانشین خداوند در زمین می‌شود، آمادگی دارد تا همگی نام‌های او را بیاموزد. این و شایستگی و آمادگی هنگامی به اوج شکوه خود می‌رسد که می‌بینیم آموزگار آدم، خدا است.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره، ۳۱).

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق، ۵)

انسان در نگاه اسلام، مسئولیت و رسالتی سنگین بر دوش دارد. به همان اندازه که ارزش انسان به خودی خود و در جایگاه آفرینش و نمود صفت‌های خداوندی، بس گران‌بار است، مسئولیتی سنگین دارد. پذیرش بار سنگین امانت خداوندی و جان‌شینی خداوند در زمین به وسیله‌ی انسان ناآگاه و تاریک، پس از آموختن نام‌های خدا موجب شد تا او به درجه‌ای از آگاهی و روشنایی برسد که هم شاهکار آفرینش به شمار آید و هم دهنده‌ی عشق و شور.

ارزش انسان از منظر قرآن کریم

قرآن کریم برای انسان دو نوع ارزش قائل است، اولین نوع ارزش انسان همان کرامت ذاتی انسان هاست که حاکی از عنایت ویژه خداوند متعال به آن هاست که در سوره مبارکه اسراء نیز بدان اشاره می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء، ۷۰): ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آن‌ها را بر [موکب] در خشکی و دریا سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آن‌ها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت دادیم.

کرامت به معنای سخاوت، شرافت و عزت است. راغب در کتاب مفردات می‌گوید: «کرم اگر وصف خدا واقع شود، مقصود از آن احسان و نعمت آشکار خداوند است، و اگر وصف انسان باشد، اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می‌گردد» (قریشی، ۱۰۳).

کرامت به معنای دوری از پستی و فرومایگی است و روح بزرگواری و منزله از پستی را کریم گویند (جوادی آملی، ص ۲۲).

از این کلمه، کریم مشتق شده که در قرآن کریم، برای خداوند و رسول خدا و قرآن نیز اطلاق گردیده است. رب کریم، رسول کریم، قرآن کریم و زوج کریم به نابه گفته فراهیدی و زبیدی در العین و تاج العروس، کرامت اسمی است که از اکرام گرفته شده و به جای آن بکار می‌

رود مثل طاعت که به جای اطاعت بکار می رود (العین، ۵، تاج العروس، ۹).

با توجه به قرآن می توان سه علت به کرامت ذاتی انسان ها برشمرد:

دلیل اول با توجه به آیه بالاست که برتری بخشیدن انسان ها توسط خداوند بر تمامی موجودات است، دلیل دوم کرامت ذاتی انسان هاست، مربوط به جانشینی انسان بر خداوند متعال است که در سوره مبارکه بقره چنین می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰)؛ و یادآور زمانیکه خداوند به فرشتگان فرمود، به راستی روی زمین جانشینی قرار خواهم داد. و سومین دلیل کرامت ذاتی انسان، مسخر کردن آسمان ها و زمین برای انسان، وسط خداوند متعال است؛ آنجا که فرمود: «وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (جاثیه، ۱۳)؛ و آنچه در آسمان ها و زمین است را همگی مسخر شما گردانید. و دلیل آخر مسجود نمودن آدم برای فرشتگان است آنجا که فرمود: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» (بقره، ۳۴)؛ و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید.

اما دومین نوع کرامتی که قرآن برای انسان قائل است، ارزش و کرامت ذاتی اوست که می تواند اکتسابی باشد و در سوره های مختلف و آیات متعدد به دفعات آن را فرموده که برخی از آن ها اشاره می کنیم:

در سوره مبارکه نساء به نحوه سلام کردن و جواب سلام دادن و یا نحوه برخورد با دیگران اشاره دارد: «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا» (نساء، ۸۶)؛ زمانیکه شما را تحیت و سلام گفتند، شما سلامی بهتر از آن را پاسخ دهید.

و یا در سوره مبارکه بقره آیه ۸۳ مردم را به نیکو سخن گفتن با دیگران فرا می خواند: «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره، ۸۳)؛ با مردم به زبان خوش سخن بگویید.

و یا آیات شریفه ۱۰ الی ۱۴ سوره مبارکه حجرات، مردم را دعوت می کند که همدیگر را مسخره نکنند، از ظن و گمان بیشتر بپرهیزند، بین برادران خود صلح ایجاد کنند، غیبت نمایند، با القاب زشت همدیگر را خطاب نکنند، از همدیگر عیبجویی نکنند.

در قرآن کریم به کرامت اکتسابی انسان بسیار اشاره گردیده، به عنوان مثال: در سوره مبارکه فجر، علت عدم کرامت انسان را:

۱- عدم تکریم یتیم می داند: «كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ»

۲- و عدم اطعام مستمندان می داند: «وَ لَا تَحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ»

۳- و نیز، خوردن میراث از راه نامشروع آن: «وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا»

۴- و در آخر، حب مال و ثروت بسیار: «وَ تُحِبُّونَ الْأَمَْالَ حُبًّا جَمًّا» (سوره فجر، آیات ۱۷ الی

۲۰).

تکریم زمانی ارزش و جایگاه واقعی خود را می یابد که در خدمت ایمان و تقوا قرار گیرد: «إِنْ

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ» (سوره حجرات، آیه ۱۳)

انسان و ارزش های انسانی در نهج البلاغه امیرمومنان (ع)

توجه به انسان و ارزش های انسانی در خطبه ها و حکمت ها و سخنان گوهر بار امام علی (ع) آمده که به برخی از آن ها اشاره می گردد.

ایشان در خطبه ای که در توصیف خلقت حضرت آدم (ع) است می فرماید:

«ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلَيْهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَبِيحِهَا تُرْبَةً سَنَّبَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ ... ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ» که اشاره حضرت است ابتدا به اصل خلقت انسان از خاک و رطوبت و گل چسبیده و سرانجام به پیوستگی اعضا و دیدن روح در آن ها (جعفری، ۱۳۸۳) سپس اشاره به عقل انسان و به کار انداختن آن نموده می فرماید: «فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا دَأُّ أَدْهَانٍ يَجِيئُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحَ يَحْتَدِمُهَا وَ أَدْوَاتٍ يَقْلِبُهَا وَ مَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَدْوَابِ وَ الْمَسَامِّ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَجْنَاسِ»: و به صورت انسانی درآمد دارای نیروهای عقلانی که او را در جهات مختلف به حرکت وادار می دارد و فکری که بوسیله آن در موجودات مختلف تعریف کند و اعضای که آن ها را به خدمت می گیرد و ابزاری که بوسیله آن ها مقاصدش را زیرورو می سازد و شناختی که به کمک آن حق و باطل را متمایز می سازد و طعم های مختلف و بوهای گوناگون و رنگ ها و اجناس مختلف را از هم باز شناسد.

در اینجا به یکی از امتیازات بشری که همان ذهن و قوه تعقل است اشاره می نماید که یکی از عنایات خاص الهی به انسان است که در ادامه با جمله و فکری که انسان در امور مختلف بکار می گیرد تکمیل آن قوای عقلانی و اندیشه های انسانی متنوع و گوناگون است که فلاسفه و دانشمندان بزرگ به این مساله توجه و اهتمام ویژه دارند.

در ادامه به ویژگی های انسان و متنوع بودن رنگ ها و نژادهای آدمی می پردازد، و نیز به اختلاط گوناگون انسان که از نیروهای متضاد ترکیب یافته است (جعفری، ۱۳۸۳، ص ۴۸) سپس اشاره به جایگاه و ارزش ذاتی بعدی انسان دارد که می فرماید: «وَ اشْتَأَدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَ دَبَعَتْهُ لَدَيْهِمْ وَ عَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْأِدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَ الْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ [لَهُمْ] اشْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» که اشاره است به امانتی که خداوند متعال به فرشتگان سپرده وصیت نموده که بر آدم سجده و خصوع نمایند و در ادامه اشاره به جایگاه آدم و معیشتش که بی رنج و تلاش بدست آورده می نماید. «ثُمَّ أُسْكِنَ سُبْحَانَهُ أَدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشُهُ، وَ أَمِنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ» (همان، ص ۵۰)

حضرت در خطبه ای دیگر و عبارت های مختلف دیگری نیز به مقام و ارزش انسان اشاره می نماید و انسان شناسی را افضل العرفه، انفع المعارف، الغوز الاكبر معرفی می کند (غرر الحکم،

باب معرفت نفس)

امام علی (ع) نفس انسان را چون گوهری می‌داند که جوهره شخصی اوست و سعادت اخروی او فقط به انسانیت اوست و اگر آن را پایمال کند از بین می‌رود. «إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهَرَةٌ ثَمِينَةٌ؛ مَنْ صَانَهَا رَفَعَهَا، وَ مَنْ ابْتَدَلَهَا وَضَعَهَا»: همانا نفس گوهر گران بهایی است که هر کسی آن را نگه داشت بلند مرتبه اش گردانید و هر که از آن نگهداری نکرد پست و خوارش نمود (غررالحکم، ۳۴۹۴).

در فرمایشی دیگر از آن حضرت، قدر و ارزش انسان را به اندازه همت هر فرد دانسته و صدق و صفای آن را به اندازه جوانمردی اش.

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أُنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ»: ارزش مرد به اندازه همت اوست و راستگویی او به اندازه جوانمردی اش و شجاعت او به قدر ننگی است که احساس می‌کند و پاکدامنی او به قدر غیرت اوست (نهج البلاغه، حکمت ۴۸).

در حکمت ۸۱ آن حضرت، ارزش هر انسان را در چیزی می‌داند که به دنبال آن است «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ». این حدیث کوتاه به روشنی بیان می‌کند که حسب و نسب و مقام و مال و پست‌های اجتماعی و رسمی هیچکدام دلیل بر ارزش انسان نیست، ارزش واقعی انسان، آن کارهای مهمی است که انجامش می‌دهد (مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۶۹).

از منظر نهج البلاغه، انسان موجودی اجتماعی است، دارای قابلیت‌های فراوان برای تعالی و رشد و صعود به بالاترین مقامات بشری و ایمان و اعتقاد، از منظر امیر مومنان (ع)، مهمترین رکن وجودی انسان است.

در حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه حضرت ۱۱ صفت انسانی برای انسان نیک و شایسته که از فضایل برجسته انسانی است می‌شمارد که در قرآن کریم و روایات اسلامی نیز اهمیت فراوانی دارند:

۱- عظمت خداوند و کوچکی غیر او

صفت اول اینکه دنیا در نظر انسان کوچک باشد و خداوند بزرگ و این کوچکی دنیا سبب می‌شود که به دنبال مال و مقام و ثروت و گناه و ... نرود، و حرص و طمع و ولع نداشته باشد. چنانچه نظیر همان را در خطبه «همام» یا خطبه متقین می‌بینیم که حضرت می‌فرماید: «عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» خداوند با عظمت در نظر آنها جلوه می‌کند و غیر خدا و هر آنچه غیر اوست در چشمشان حقیر و کوچک.

۲- شکم پرست نبودن

در وصف دوم می فرماید که « وَ كَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ ... » از تحت حکومت شکم خارج بود از این رو آنچه نمی یافت اشتهايش را نداشت (و به دنبال آن نمی رفت) و آنچه را که می یافت زیاد مصرف نمی کرد.

۳- سکوت و سنجیده سخن گفتن

در وصف سوم می فرماید: « وَ كَانَ أَكْثَرَ ذَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ بَدَأَ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ » بیشتر اوقات زندگانی اش ساکت بود و (در عین حال) اگر سخنی می گفت بر گویندگان چیره می شد و عطش سؤال کنندگان را فرو می نشاند.

۴- تواضع همراه با شجاعت در کارهای جدی

در چهارمین وصف می فرماید: « وَ كَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ » (به دلیل نهایت تواضع، بر حسب ظاهر) انسان ضعیفی بود و مردم نیز او را ضعیف می شمردند ولی هرگاه کار مهم و جدی به میان می آمد همچون شیر بیشه می خروشید و مانند مار بیابانی به حرکت درمی آمد یعنی متکبر و خود بزرگ بین نبود.

۵- تابع قانون و اهل جنجال نبودن

در توصیف صفت پنجم می فرماید: « لَا يُدَلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا » پیش از حضور در پیش قاضی، دلیلی ارائه نمی کرد. اگر حقی را می خواست، جار و جنجالی راه نمی انداخت و تابع قانون بود.

۶- قبول عذرخواهی دیگران

در وصف ششم حضرت چنین می فرماید: « وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِدَارَهُ » یعنی هیچ کس را در برابر کاری که انجام داده، در آنجا که امکان داشت عذری داشته باشد، ملامت نمی کرد، تا عذر او را بشنود.

۷- عدم از شکایت از درد و رنج

در وصف هفتم می فرماید: « وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ » هرگز از درد خود جز هنگام بهبودی شکایت نمی کرد.

۸- قولش مثل فعلش بود و فعلش عین قولش

وصف هشتم: « وَ كَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ » هر آنچه که عمل می کرد می گفت و هر آنچه عمل نمی کرد نمی گفت.

۹- سکوت بهترین جواب

در نهمین صفت می فرماید: « وَ كَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغَلَبْ عَلَى السُّكُوتِ » اگر در سخن گفتن مغلوب می شد هرگز در سکوت کسی بر او غلبه نمی یافت.

۱۰- شنیدن بهتر از سخن گفتن

صفت دهم: «وَ كَانَ عَلَىٰ مَا يَسْمَعُ أَخْرَصَ مِنْهُ عَلَىٰ أَنْ يَتَكَلَّمَ» به شنیدن حریص تر بود تا سخن گفتن. که اشاره به آیه شریفه «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» بشارت بده به بندگانی از من که سخن را می شنوند و به بهترین آن عمل می کنند (سوره زمر، آیه ۱۷).

۱۱- عدم تبعیت از هوای نفس

صفت یازدهم: «وَ كَانَ إِذَا بَدَّهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَىٰ فَيُخَالِفُهُ» هرگاه در دو کار برایش تردید بوجود می آمد، اندیشه می کرد که کدامیک بر هوا و هوس نزدیک تر است، با آن مخالفت می کرد. که اشاره به تابع هوا و هوس نبودن است (سایت جامع نهج البلاغه، تفسیر مکارم شیرازی، تفسیر حکمت ۲۸۹).

نتیجه گیری

انسان از منظر امیرمومنان (ع) برترین مخلوق خداوند است که دارای جایگاه و ارزش و کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی است؛ حضرت ارزش و منزلت هر انسانی را به اندازه همت و تلاش وی می داند، همچنین در اعتقاد امام علی (ع) ارزش هر انسانی را آن چیزی تشکیل می دهد که به دنبال آن است. از نگاه مولا علی (ع) انسان موجودی اجتماعی و دارای قابلیت های فراوان برای تعالی و صعود به بالاترین مقامات بشری است. حضرت نفس انسان را چون گوهری می داند که جوهره و عصاره شخصیت هر انسانی را تشکیل می دهد.

فهرست منابع

- قرآن کریم. ترجمه حسین انصاریان. قم، انتشارات دانش.
۱. قرآن کریم. (۱۳۸۰). ترجمه الهی قمشه ای، مهدی. قم، انتشارات فاطمه الزهرا.
 ۲. آزادیان، مصطفی. (۱۳۸۶). آموزه های نجات از دیدگاه علامه طباطبایی با نگاهی به دیدگاه رایج مسیحیت، قم، مؤسسه آموزشی امام خمینی، چاپ دوم.
 ۳. افلاطون. (۱۳۸۹). رساله شجاعت. در پنج رساله شجاعت، دوستی، ایران، بروتاغوراس و مهمانی، ترجمه محمود صناعی، تهران، هرمس.
 ۴. ابراهیم زاده، عیسی. (۱۳۹۲). فلسفه تربیت. تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
 ۵. امین امجد، زهرا. معیار ارزشمندی از دیدگاه اسلام، بی تا.
 ۶. ایزوتسو، توشی هیکو. (۱۳۷۳). خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۷. ابن منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت، دار صادر، چ ۱.
 ۸. اکبری راد، طیبه. (۱۳۸۷). تفاوت دیدگاه مفسران دیدگاه معناشناسانه در رابطه با مفهوم عمل، انتشارات کویر.
 ۹. برگ، جانانان. (۱۳۷۷). پی ریزی اخلاق بر مبنای دین، نقد و نظر، شماره ۱۳ و ۱۴.
 ۱۰. پوریانی، محمد حسین. (۱۳۸۵). تبیین مفهوم ارزش با رویکرد جامعه شناختی، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره یازدهم، صص ۷۷-۵۰.
 ۱۱. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۶۹). کرامت در قرآن، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
 ۱۲. جمشیدی، سید محمدرضا. (۱۳۶۸). ارزش و ارزش شناسی، دو فصلنامه فرهنگ، شماره ۵ و ۴.
 ۱۳. حسنی، محمد. (۱۳۸۳). دیدگاه ارزش شناسی محمد حسین طباطبایی، دو فصلنامه مقالات و بررسی ها، بهار و تابستان، دفتر دوم، شماره ۷۵.
 ۱۴. جعفری، محمدتقی. (۱۳۸۳). ترجمه نهج البلاغه، مشهد مقدس، انتشارات دانش پژوه.
 ۱۵. حسینی، سید علی اکبر. (۱۳۷۹). تعلیم و تربیت اسلامی، مبانی و اصول، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 ۱۶. دشتی، سید محمد. (۱۳۸۰). ترجمه نهج البلاغه، قم، انتشارات یاسین نور.
 ۱۷. دیلمی، حسن. (۱۴۱۲ق). ارشاد القلوب الی الصواب، قم، شریف رضی.
 ۱۸. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۶). پیام امیر المومنین، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
 ۱۹. منتظری، حسینعلی. (۱۳۹۷). درس‌هایی از نهج البلاغه، تهران، انتشارات سربای.
 ۲۰. مطهری، علی. (۱۳۷۵). عدل الهی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۲۱. رشاد، علی اکبر. (۱۳۸۰). دانشنامه‌ی امام علی (ع)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۲. جمشیدی، محمد رضا. (۱۳۶۸). ارزش و ارزش شناسی، مجله‌ی فرهنگ، شماره ۴ و ۵.
۲۳. سنگری، نگین. (۱۳۹۴). ارزش و پاداش از دیدگاه اسلام، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۲۴. شریفی، احمدحسین. (۱۳۹۱). تعیین هندسی مفهومی انواع ارزش، مدیریت فصلنامه تخصصی اخلاق و حیانی، سال اول، شماره ۲.
۲۵. طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۰). تصحیح مجتبی مینویی و علیرضا حیدری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
۲۶. علی احمدی، علیرضا. (۱۳۸۳). مدیریت ارزشی با تکیه بر ارزش‌های اسلامی، تهران، انتشارات تولید دانش، چاپ اول.
۲۷. فتحعلی، محمود. (۱۳۸۸). درآمدی بر نظام ارزشی و سیاسی اسلام، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ هفتم.
۲۸. حرانی، ابن شعبه. (۱۳۸۰). تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، چاپ و نشر بین الملل.
۲۹. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۷). معانی الاخبار، ترجمه عبدالعلی محمدی شاهرودی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. ابن بابویه، علی بن حسین. (۱۳۸۲). الخصال، ترجمه علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی.
۳۱. بحرانی، ابن میثم. (۱۴۱۷ ق). شرح نهج البلاغه، ترجمه محمدی مقدم و نوایی، مشهد، انتشارات مجمع البحوث الإسلامیه، چاپ اول.
۳۲. حکیمی، محمدرضا؛ حکیمی، محمد؛ حکیمی، علی. (۱۳۶۳). الحیاه، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۳. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۸). پیش نیازهای مدیریت اسلامی، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).